



جنگ از زاویه دید دشمن با نگاهی به ۳ کتاب از خاطرات نظامیان بعثی

شرمساری و عذاب وجدان تنها عایدی متجاوزان بود

■ **احمد محمد تبریزی**

معمولاً خبر نادریم جنگ از زاویه دید دشمن چه تصویری دارد. ما فرانت و روایت خودمان را از جنگ داریم و نمی‌دانیم آن سوی میدان در فکر و ذهن نیروهای دشمن چه می‌گذشت. اما پس از گذشت چندین سال از پایان جنگ و با انتشار کتاب‌هایی در رابطه با خاطرات افسران بعثی و افرادی که در ارتش بعث خدمت می‌کردند به تصویر واضح‌تری از طرز فکر دشمن می‌رسیم. تا به حال چندین کتاب درباره خاطرات بعثی‌ها منتشر شده که در میان‌شان سه کتاب انتشارات سور مهر برای درک ذهنیت عراقی‌ها در سال‌های دفاع مقدس اهمیت ویژه‌ای دارد. «مأموریت در خرمشهر»، «گردان گم‌شده» و «عبور از آخرین خاکریز» سه کتابی هستند که به خاطرات بعثی‌ها در زمان جنگ می‌پردازد. راوی دو کتاب اول دو افسر بعثی هستند و کتاب آخر به خاطرات یک پزشک که در ارتش خدمت می‌کند اختصاص دارد. در هر سه کتاب پیشمائی و شرمساری از کارهای صورت گرفته توسط این افراد در زمان جنگ موج محض در روابط دو کشور می‌دانستند که صدام یاد یوانگی تمام آن را به ارث انداخته بود.

■ **کتاب «مأموریت در خرمشهر»**

سرهنگ صبار فلاح الالاسی توضیحات مناسبی درباره توان نظامی ارتش بعث و روند نوسازی‌اش می‌دهد. ارتش بعث پیش از جنگ‌ها صرف هزینه‌های بسیار به دنبال

تجهیز خود برای شروع جنگ بود. موضوعی که بسیاری از افسران از آن آگاهی نداشتند. جنگ برای بعثی‌ها از روز دوشنبه ۲۲ شهریور آغاز شد. لشکر ۱۳ ارتش بعث به مرز میان ایران و عراق اعزام می‌شود. هنوز کسی خیلی دقیق نمی‌داند چه خبر است، حتی خود فرمانده لشکر. تا اینکه از استخبارات عراق پیامی مهم به فرمانده لشکر داده می‌شود: «امروز اولین روز جنگ است و باید آن قدر ایرانی‌ها را تحت فشار قرار دهیم که با سقوط رژیم آن‌را بر فراری حکومتی دموکراتیک بنوانسیم. تمام حقوق عقب‌نشده‌مان را از آنان بازستانیم.» البته افسران و سرهنگ‌های بعثی از سه ماه پیش با فرستادن اسلحه به ایران و تارام کردن شهرهای جنوبی به دنبال ناامن کردن فضای داخلی کشور بودند.

■ **غارت شهر**

سرهنگ عراقی می‌نویسد که خبر ورود نیروهای بعثی به خاک ایران با خشم مردم مواجه می‌شود. آنها هنگام ورود با هیچ مانعی مواجه نشدند و در مرزها هیچ نیروی نظامی یا پاسگاه ژاندارمری مشاهده نکردند. آنها پس از گذشتن از مرز، حرکت خود را به سوی جنوب تغییر دادند. شهر هویزه اشغال می‌شود و سرهنگ عراقی از جنایت‌هایی که در این شهر انجام دادند شرمسار و ناراحت است. خراب کردن خانه‌های مردم و آوار شدن خانه روی سر ساکنان، غارت کردن خانه و مغازه‌ها تنها بخشی از جنایت‌های جنگی بعثی‌ها هنگام ورود به کشور بود. «خودروهای شخصی اهالی هویزه وسیله‌ای برای تفریح و سرگرمی سربازان شده بود. یکی سوار خودرویی شده بود و آن را به دیواری می‌کوبید و می‌خندید و آن دیگری با خودروی دیگر تصادف می‌کرد و

لذت می‌برد.»

شکست حصر آبادان یکی از عملیات‌هایی بود که حیرت و شگفتی بعثی‌ها را برانگیخت. عدنان خیرالله در تمجید از این عملیات گفت: «اگر ما نیروهای این گونه داشتیم جهان را تسخیر می‌کردیم.» نیروهای ایرانی اقدام به ایجاد تونل‌های زیرزمینی کرده بودند و موفق شدند در شرایط سخت جوی، از طریق ماهشهر، تونلی به نام وحدت ایجاد کنند. پس از شکست ارتش بعث در این عملیات صدام بلافاصله مدال‌های شجاعتی که به فرماندهان نظامی‌اش داده بود را پس گرفت و اعلام کرد مدال‌های داده شده از درجه اعتبار و ارزش ساقط است.

اشغال خرمشهر اتفاق مهم دیگری بود که بعثی‌ها برایش برنامه‌های زیادی داشتند. ورود آنها وحشت زیادی را برای مردم شهر به همراه داشت. بعثی‌ها با ورودشان به خرمشهر زیبا، خرابی و نابودی به بار آوردند. «خرمشهر از لحاظ شکل ظاهری و ساختمان‌سازی، زیبا و جذاب بود و قرارگیری آن در کنار دریا، زیبایی آن را دوچندان می‌کرد. آتش در همه محله‌های شهر زبانه می‌کشید و صدای تخریب و انفجار در همه جای شهر به گوش می‌رسید.»

سرهنگ صبحی السامراپی، فرمانده گردان ۳ لشکر ۹، که به همراه یک کامیون بزرگ و تعدادی سرباز به خانه‌های خرمشهر می‌رود و تمام اشیا و وسایل موجود در خانه را بار کامیون می‌کنند. او به نیروهایش می‌گوید می‌خواهم این وسایل را به سامرا ببرم و بگویم این هدایا از شهر خرمشهر است.

■ **توان نیروهای ایرانی**

نویسنده کتاب با عذاب وجدان از اقداماتش در خرمشهر می‌نویسد: «کثون که من این خاطرات را می‌نویسم، احساس پستی و رذالت می‌کنم زیرا خود یکی از جنایتکاران مجرم در خرمشهر بودم. من شخصا ۱۰ تلوپوین، پنج یخچال، چهار فرش دستباف و مقداری اثاث منزل و در و پنجره خانه‌ها را به غارت بردم. مشوق اصلی من در این زمینه، فرمانده نظامی بود که طی نامه‌ای رسمی اجازه داده بود اجناس، وسایل و اثاث موجود در خرمشهر را با خود برداریم و حتی در پست‌های بازرسی نیز تفتیش نشویم.»

شهر پس از یک ماه به یک ویرانه تبدیل شد. نقشه خرمشهر به هم خورد و اثری از خیابان‌ها نماند.

گویی که این شهر، متروک‌های به جانمانده از دوران قرون وسطی است. اشغال خرمشهر همان‌طور که برای بعثی‌ها شیرین بود، از دست‌دانش نیز برایشان سخت و تلخ بود. آنها خود را ساکن همیشگی این شهر می‌دانستند و فکر نمی‌کردند روزی نیروهای ایرانی توانایی آزاد کردنش را داشته باشند.

به گفته افسران بعثی، شب عملیات فتح خرمشهر زمین از شدت خروش حمله نیروهای ایرانی به خود می‌لرزید: «من با چشمان خود دیدم که آنان ردای مرگ را چون زرهی به تن کرده بودند و با چپکی بسیار به جلو حرکت می‌کردند و از یکدیگر سبقت می‌گرفتند. من با مشاهده این صحنه‌ها و دیدن مردانی عزم‌آهنین و پرچم‌های برافراشته در دستان‌شان دچار احساسات عجیبی شدم. آنان به پیش می‌آمدند تا خرمشهر را با قدرت و صلابت از ما پس بگیرند و ما هر چه تلاش کردیم بخشی از خرمشهر را نگه داریم، نتوانستیم.»

عملیات بدر و عملیات فساو، عملیات‌های مهمی برای عراقی‌ها بودند. آنها فساو را قتلگاه بعثی‌ها می‌دانستند. و با این حال استفاده از ۶۰ گلوله شیمیایی او رذالت ارتش دشمن بود که چندین صدای تخریب و انفجار در همه جای شهر به گوش می‌رسید.»

■ **کتاب «عبور از آخرین خاکریز»**

دکتر احمد عبدالرحمن به عنوان پزشک در ارتش خدمت می‌کند و از نزدیک شاهد

سیاست‌های رژیم سبیلاری از اتفاقات

است. عبدالرحمن

مخالف بسیاری از

سیاست‌های رژیم

بعث است و جرئت بیانش را ندارد. او در جریان عملیات بیت‌المقدس اسیر می‌شود.

نویسنده این کتاب نیز تاریخ شروع جنگ و تجاوز ارتش بعث را دوشنبه ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ می‌داند و می‌نویسد: «لشکرهای زرهی و پیاده عراقی حمله گسترده‌ای از محورهای جنوبی، میانی و شمالی را شروع کردند. منطقه ما، نقطه شمالی جبهه به حساب می‌آمد و هدف از این تهاجم گسترده تسلط بر شهرهای قصر شیرین، سرپل ذهاب، گیلان غرب و سلسله کوه‌ها و ارتفاعات



نقلی از حضور افسران بعثی در خرمشهر



صدام در بازدید از قصر شیرین دستور انهدام شهر را صادر می‌کند و خطاب به فرمانده لشکرهایش می‌گوید: «هی خواهم قصر شیرین به این شکل در آید.» کمی پس از رفتن او، یگان‌های مهندسی تمام شهر را ویران کردند و جز مسجد المهدی که به نام مسجد صدام نامگذاری شده بود، چیز باقی نگذاشتند.

استراتژیک منطقه و پیشروی هر چه بیشتر به عمق خاک ایران بود.»

بعثی‌ها در کنار تجاوزشان به سرزمین ایران، با پیش‌اخبار جعلی و دروغ به دنبال کاهش

روحیه جمعی مردم بودند. آنها در همان روزها خبر از درگذشت امام خمینی می‌دادند و به دنبال تضعیف جبهه ایران بودند. یا اینکه رادیو بغداد از افرایق در پخش اخبار مربوط به تجاوز عراق به خاک ایران، از فتوحات گسترده این کشور سخن برانی می‌کرد.

طبق اعترافات بعثی‌ها اولین روزهای حمله به ایران، برای مردم بسیار سخت، شوکه‌کننده و گران بود. مردم ناگهان مال و جان و ناموس‌شان را در معرض دشمن می‌دیدند و مجبور می‌شدند خانه و زندگی‌شان را بگذارند و برای حفظ جان به جای دیگری بروند.

سردمداران رژیم بعث سقوط نظام اسلامی را تا چند هفته دیگر برآوردمی کردند و تسلط‌شان بر خوزستان را قطعی می‌دانستند. صدام نتیجه جنگ را به سود خود پیش‌بینی می‌کرد و بر شدت حملاتش می‌افزود. دو هفته‌ا از شروع جنگ گذشته و مقاومت سرسختانه ایرانی‌ها ادامه دارد.

■ **ویرانی قصر شیرین**

صدام در بازدید از قصر شیرین دستور انهدام شهر را صادر می‌کند و خطاب به فرمانده لشکرهایش می‌گوید: «می‌خواهم قصر شیرین به این شکل نظامی‌های عراقی را با ویژگی‌های ایرانی‌ها آشنا کرد، آگاهی‌شان را بالا برد و آنها را متوجه کارهای اشتباه‌شان کرد. جنگ با ایران در حکم مرگ رژیم مستبدانه صدام بود که به دست خودش

رقم خورد.

در همان برهه، یکی از افسران بعثی در پاسخ به این سؤال که این جنگ چه موقع پایان خواهد یافت؟ چنین می‌گوید: «اگر ما بر حق باشیم پیروز خواهیم بود و اگر آنها بر حق باشند به پیروزی دست خواهند یافت.» آنها خرمشهر را اشغال کرده بودند، آبادان را در محاصره داشتند و صدام مدام در رسانه‌های عراقی می‌گفت که ایران در لبه پررنگه قرار دارد. آنها خود را پیروز جنگ می‌دانستند در حالی که اراده الهی سرنوشت

دیگری را رقم زد.

کمی پس از این صحبت‌ها، ایرانی‌ها عملیات فتح‌المبین را انجام دادند. تلفات زیاد عراقی‌ها وحشت عجیبی را در دل نظامی‌ها و مردم این کشور به وجود آورده بود. «در آغاز ماه آوریل، به منظور استفاده از مخصی به بغداد رفتم، بوی شکست فضا را پر کرده بود. ترانه غم‌انگیزی شبیه به لطمه که توسط سعدون جابر، خواننده مشهور اجرامی‌شد، در حال بود.»

کمی بعدتر نیروهای بعثی در خرمشهر به محاصره درآمده و راوی کتاب در جریان عملیات بیت‌المقدس به اسارت درمی‌آید. برخی از افسران خسته و ترسان اعتقاد داشتند در حال درو کردن کاشته‌های خود هستند. راوی کتاب خود را تسلیم نیروهای ایرانی کرده و از مخصصه بعثی‌ها رها می‌کند. او رسیدن به نیروهای ایرانی را مثل یک توله دوباره می‌داند.

■ **کتاب «گردان گم‌شده»**

سرگردعزالدین مانع که بیم فراموش کردن خاطراتش را داشته با انتشار این کتاب توانسته خاطراتش را حفظ کند. خاطرات او حضور بعثی‌ها در خرمشهر را دربر

می‌گیرد و به فعالیت‌هایشان در این شهر می‌پردازد. این سرگردبعثی نیز همانند بسیاری از ارتشی‌ها تحت تأثیر دستگاه تبلیغاتی رژیم بعث قرار داشت و به دنبال تحقق عراق جدیدی بود که صدام در سخنرانی‌هایش می‌گفت. در ذهن آنها آزادی محمره آخرمشهر، اولین گام جهت رسیدن به همان عراق بزرگ است.

دستگاه تبلیغاتی رژیم بعث اخبار مربوط به انقلاب ایران را به شدت سانسور می‌کرد و مردم عراق درک درستی از وضعیت و مردم ایران نداشتند. با شروع جنگ و مشاهده ایرانی‌ها این بمب تبلیغاتی خیلی زود ترکید و اثرش را از دست داد. آنها فهمیدند که حمله به یک کشور مسلمان اشغال یک شهر چه کار عبث و زیان‌باری بوده است.

پس از عملیات بیت‌المقدس نظامی‌ها انگیزه خود را برای جنگیدن از دست داده بودند. آنها تازه فهمیده بودند این همه هزینه و تلفات برای اشغال خوزستان و خرمشهر امری بیهوده است ولی از ترس مجازات حکومت چاره‌ای جز تبعیت نداشتند. در مقاومت ایرانی‌ها جهت مقابله با تهاجم دشمن برای بعثی‌ها سخت بود. آنها زمان حمله متوجه شدند که بغیو وطن برای مردم هر زادگاهی قدر بارزش است و هجوم بیگانه

به خاک یک کشور برای مردمش چه معنی دارد. جنگ با ایران مثل یک چراغ سبیلاری از مردمی نظامی‌های عراقی را با ویژگی‌های ایرانی‌ها آشنا کرد، آگاهی‌شان را بالا برد و آنها را متوجه کارهای اشتباه‌شان کرد. جنگ با ایران در حکم مرگ رژیم مستبدانه صدام بود که به دست خودش

رقم خورد.



گفت‌وگو

برادر شهید صادق مهدی‌پور در گفت‌وگو با «جوان»

از خصوصیات یک عارف ۴۰ساله می‌گوید

رمز شهادتش بریدن از نفس بود

■ **فریده موسوی**

شهید صادق مهدی‌پور، یکی از دو شهید خانواده‌اش بود که در تاریخ ۱۶ دی ۱۳۶۲ طی عملیات والفجر ۴ به شهادت رسید. پس از او برادر دیگرش بهمن راهی جبهه شد و او نیز چندی بعد به شهادت رسید. صادق جوانی عارف‌مسلك بود که سعی می‌کرد با ریاضت و عبادت، روح خود را پرورش بدهد. چنانچه توانست با استمرار در مسیر جبهه و جهاد، پس از چندین ماه مجاهدت، به مقام شهادت دست پیدا کند. گفت‌وگوی ما با بهرام مهدی‌پور برادر کوچک‌تر شهید را پیش رو داریم.

فریده موسوی: شما در دوران جوانی به چه مشغول بودید؟

چشم مجروح شد. بار آخر هم در عملیات والفجر ۴ شرکت کرد و در همین عملیات به شهادت رسید. حین عملیات گلوله دوشکای دو زمانه دشمن به صادق خورده و بر اثر خونریزی به شهادت رسیده بود. برادرم از فرط علاقه‌ای که به سرور و سالار شهیدان داشت، گفته بود اگر من شهید شدم مثل آقا ابا عبدالله(ع) بی‌کفن دفنم کنید، ما هم همین کار را کردیم و پیکر صادق بدون کفن در قطعه ۲۸ پشت زهرا دفن شد. بعدها از زبان دوستانش موارد بیشتری از برخوردهای عارفانه صادق در جبهه‌ها شنیدیم.

هم‌زمانش چه روایت‌هایی داشتند؟

یکی از دوستانش می‌گفت یک روز در جبهه مشغول شستن ظروف بودیم که



فریده موسوی: شما در دوران جوانی به چه مشغول بودید؟

به روغن آغشته بود، برای اینکه روغن‌ها خوب شسته شوند، آنها را داخل آب داغ گذاشته بودیم. صادق با دیدن ظرف‌ها گفت «فَس ما هم مثل همین ظروف است. اینها تنها با آب داغ تمیز می‌شوند و گناهان ما هم گاهی تنها با درد کشیدن و سختی کشیدن برطرف می‌شوند.» صادق همیشه سعی می‌کرد مقابل نفثس سختگیر باشد و بازهد و عرفان، روحش را پاک و آماده پرواز کند.

از شهید مهدی‌پور وصیتنامه یا پیامی به یادگار مانده است؟

اتفاقا قبل از شهادتش یک پیام به برادران بسیجی داده بود. آن پیام را با جملات زیبایی هم آراسته بود. صادق در ابتدای پیام می‌گوید: «خیلی وقت است که می‌خواهم پرواز کنم و باروی خونین مشغولم را زیارت کنم.» بعد ادامه می‌دهد: «آنچه، همه چیز در این دنیا زندگی کرد و آن وقار مثال‌زدنی را در اوج جوانی داشت.

شهید مهدی‌پور در چه عملیاتی شرکت داشت؟

اولین عملیاتی که برادرم در آن شرکت کرد، الی بیت‌المقدس (آزادسازی خرمشهر) بود. بعد در زمستان سال ۶۱ در عملیات والفجر مقدمانی شرکت کرد که از ناحیه

جدول سودوگو

ارقام ۹ تا ۱۰ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه در سه فقط یک بار

به کارورند.

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۵۸۷۰

	۷	۵		۱	
			۹		
		۱		۶	۳
		۴	۳	۱	۹
۴		۱			
			۴		۵
				۷	۶
۹	۳			۴	
			۸		

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۵	۸	۲	۷	۱	۴	۳	۱	۵	۸	۲	۷	۱	۴	۳
۷	۸	۲	۷	۱	۴	۳	۱	۷	۸	۲	۷	۱	۴	۳	۱
۵	۸	۲	۷	۱	۴	۳	۱	۵	۸	۲	۷	۱	۴	۳	۱
۵	۸	۲	۷	۱	۴	۳	۱	۵	۸	۲	۷	۱	۴	۳	۱
۷	۸	۲	۷	۱	۴	۳	۱	۷	۸	۲	۷	۱	۴	۳	۱
۸	۵	۷	۱	۴	۳	۱	۸	۵	۷	۱	۴	۳	۱	۸	۵
۵	۸	۲	۷	۱	۴	۳	۱	۵	۸	۲	۷	۱	۴	۳	۱

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۵	۴	۳	۲	۱	۵	۴	۳	۲	۱	۵	۴	۳	۲
۱	۵	۴	۳	۲	۱	۵	۴	۳	۲	۱	۵	۴	۳	۲
۲	۶	۵	۴	۳	۲	۶	۵	۴	۳	۲	۶	۵	۴	۳
۳	۷	۶	۵	۴	۳	۷	۶	۵	۴	۳	۷	۶	۵	۴
۴	۸	۷	۶	۵	۴	۸	۷	۶	۵	۴	۸	۷	۶	۵
۵	۹	۸	۷	۶	۵	۹	۸	۷	۶	۵	۹	۸	۷	۶
۶	۱۰	۹	۸	۷	۶	۱۰	۹	۸	۷	۶	۱۰	۹	۸	۷
۷	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۱۱	۱۰	۹	۸
۸	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۱۲	۱۱	۱۰	۹
۹	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰
۱۰	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۱۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲

از راست به چپ

■ ۱- مالامال - پول و مال دیگران را خوردن ■ ۲- دانشگاهی در مصر - سرگشتگی - ندانن تیز درندگان ■ ۳- آتش - سبزی ضدسرطان - کالا- حرارت بدن ■ ۴- رساله علمی - لزوم - چهار یونانی ■ ۵- رشته های ورزش تیراندازی - بین پیچ و مهره ■ ۶- خراب و دورانداختنی - رنگ سرخ مایل به قهوه ای - تیم فوتبالی در لالیگا اسپانیا ■ ۷- خطر خیز - وحشت - موی گردن شیر ■ ۸- از اقمار مشتری - جاده و رودی در شمال - رب النوع عشق یونانی ها - طوبت خسیس ■ ۹- دعای زیرلب - ایربشم - ترسناک ■ ۱۰- مهاجم برزیلی منچستر سیتی - پاکدامنی - جدید ■ ۱۱- اسب حنای رنگ - عقیم ■ ۱۲- از بین بردن علف‌های هرز مزارع - قطر سنج - پسوند شباهت ■ ۱۳- شهر فراری - بلبل - کوزه - دست‌نخورده ■ ۱۴- مستمسک - بهترین نوع قطاب و باقلوا- سیاره هر میخ ■ ۱۵- مخفیانه به عملی مبادرت ورزیدن- نقصان

از بالا به پایین

■ ۱- ابزار غنی‌سازی اورانیوم - تیراندازی به اهداف پروازی ■ ۲- برنج فروش - بل راه آهن شمال - درون حاشیه ■ ۳- آبادی بزرگ - قصر - منافق - کلمه شگفتی ■ ۴- صدمتر مربع قانون و مقررات - معیار و وزنه ■ ۵- بخشش - پدر ادریس - پیست اسکی معروف کشورمان ■ ۶- سرمربی لیورپول - پرچم - باریک و ظریف ■ ۷- ترویج هدنده - خوار - جامه بلند ■ ۸- تخم‌مرغ رنگی - پول فراقتان - درخت مسواک - مسالوی ■ ۹- نام همسر یعقوب - راه فرار - ترش‌رو ■ ۱۰- کارمزد - دسته هاون - مدافع چپ بارسا ■ ۱۱- از شهرهای زاین - جدا- مکر و حيله ■ ۱۲- شهر تشنه فریب - نام چهار حرفه در چهره و پیشانی - بنده و شما ■ ۱۳- حرف دهن کجی - پایان خصومت - ماست چکیده - صدای کلفت ■ ۱۴- صرا- سر سبزی - مخفیانه ■ ۱۵- بدبختی - پیشنهاد حفر خندق در جنگ احزاب از سوی این صحابه بود